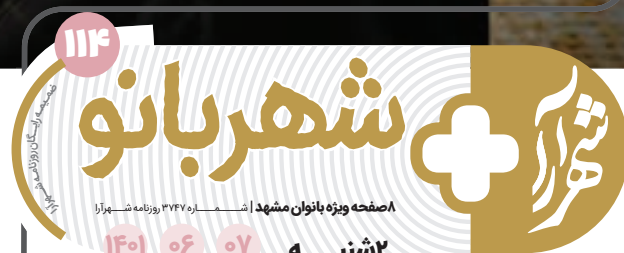




خواهرانه یک سقف؛ یک خانه

تجلی همدلی و زندگی دوستانه زنان مهاجر و مشهدی در کنارهم



۱۱۴

۸ صفحه ویژه بانوان مشهد | شماره ۳۷۴۷، روزنامه شهر آرا

۲شنبه ۰۷ ۰۶ ۱۴۰۱

در حاشیه
همسایگی

زنان مهاجر ساکن مشهد این روزها
بیش از گذشته به همدلی نیازمندند

۳

نگاهی به ظرفیت‌های پیش روی ایران در
مسئله مهاجران

زنان افغانستانی،
منادیان صلح

۲



نگاهی به ظرفیت‌های پیش روی ایران در مسئله مهاجران

زنان افغانستانی، منادیان صلح

مفهوم «دیاسپورا» در روابط بین‌الملل به مهاجرت شباهت‌های بسیار زیادی دارد. معمولاً وقتی سخن از مهاجران به میان می‌آید، مسائل امنیتی با نگاه منفی به ذهن خطور می‌کند اما در دیاسپورا نوعی نگاه مثبت به پدیده مهاجرت غلبه دارد. نگاه عمومی جامعه به مهاجران نوعی نگاه همراه با ناامنی است که معتقد است مهاجران با خود در درسی می‌آورند و این نوع نگاه درباره مهاجران افغانستانی بیشتر دیده می‌شود.

البته این اصلاً بدان معنا نیست که مفهوم امنیت را نادیده بگیریم یا بر سر آن مسامحه کنیم. امنیت رکن اصلی هر کشور است و با هیچ چیز قابل معاوضه نیست. منظور این است که نباید همه چیز را امنیتی سیاسی ببینیم. اگر بخواهیم به دلیل حضور پررنگ مهاجران افغانستانی در ایران، این گروه را در مرکز توجهات قرار دهیم، باید به یک نکته اصلی توجه کنیم که منظور از دیاسپورا، مهاجرانی قانونی است، نه غیرقانونی. در عرصه بین‌الملل به دیاسپوراها به عنوان یک فرصت نگریسته می‌شود. یعنی از طرف دولت‌ها، قومیت‌های مختلف با صرف هزینه سنگین به کشورهای اروپایی وارد می‌شوند و به عنوان دیاسپورای کار به منفعت اقتصادی و توسعه کشورها کمک می‌کنند.

هم‌گرایی و همدلی محصول دیگر نگاه مثبت به دیاسپوراست که اتفاقاً این مسئله در زنان افغانستانی بسیار مشهود است. اگر درست بتوانیم با مخاطب ارتباط برقرار کنیم، همان اتفاقی می‌افتد که در محله‌ها و کوچه‌پس‌کوچه‌های مشهد در دوران جنگ سوریه شاهد بودیم. وقتی زنان افغانستانی بتوانند ارتباطی دلی با ما هیم و ارزش‌ها برقرار کنند و ضرورت انجام کاری را درک کنند، قطعاً می‌توانند به بهترین نحو آن را انجام دهند و حتی برای حفظ امنیت ایران، حاضرند از جان عزیزان خود بگذرند، زانی که با حمایت مادرانه خود از تیپ فاطمیون، توانستند شر داعش را از سر ایران کم کنند و اگر حمایت‌های این زنان مجاهد نبود، قطعاً اوضاع بدین شکل رقم نمی‌خورد.

نگاهی به عملکرد سرداران شهید سلیمانی و شوشتری در مواجهه با اهل سنت افغانستانی مقیم ایران می‌تواند به عنوان الگوارزایی شود. البته نباید از نظر دور داشت که این مردان و زنان افغانستانی بودند که در غم از دست دادن سردار دل‌ها در کنار برادران دینی خود در ایران عزاداری کردند.

از سویی دیگر، ماهیت ضد آمریکایی بسیاری از افغانستانی‌ها به‌ویژه در میان زنان مقیم ایران نیز دستاورد بسیار مهمی است که نباید آن را نادیده گرفت. نگاه تحقیرآمیز آمریکایی‌ها به افغانستانی‌ها موجب شد تعداد زیادی از آن‌ها به ایران پناه بیاورند. هرچند در بسیاری از موارد مهاجرت مردم افغانستان به ایران از روی اجبار و در پی وقوع جنگ و قحطی اتفاق افتاده است و شاید بسیاری از آن‌ها به علت غلبه نگاه منفی سرخورده و دل‌سرد باشند، به عنوان دیاسپورای کار، منشأ اثر فراوانی بوده‌اند که توسعه اقتصادی و امتیازگیری در عرصه بین‌الملل نیز یکی از این موارد است. اگرچه آماده نبودن زیرساخت‌ها برای مهاجرپذیری در ایران شرایط را برای اثرگذاری دیپلماسی فرهنگی سخت کرده است، نباید فراموش کرد مردم افغانستان به‌ویژه زنان افغانستانی می‌توانند مانند یک نهاد امنیت‌ساز عمل کنند، مانع گسترش جنگ و درگیری در مرزها شوند و خود منادیان صلح در جامعه تلقی شوند.



عکس از زینب است



شهربانو

۲۳ شهریور ۱۴۰۱
۱۴۴۴
شماره ۲۷۷۷

(۲)



گاهی زن‌ها، مادرها خودشان مادر می‌خواهند

افغانستان و از روزگار تلخ‌شان به مادرشهر، مشهد، پناه آورده‌اند، به این فکر می‌کنم که روزی دور و دورتر از امروز، زن‌های این منطقه، مادرهای مادرهای مادرها مهریه‌هایشان را بخشیدند تا برای غریب توس سوگواری کنند. شاید از همان زمان می‌دانستند که مشهد مادر است. مشهد برای هر غریب دورافتاده از وطن وطن است.

مشهد مادرانی دارد که از حق خود برای حمایت از یک غریب آشنا می‌گذرند.

● در طول یک سال گذشته، زنان زیادی مجبور به مهاجرت به ایران شده و در پناه امام رضا^(ع) و در دامنه حمایت زنان مشهدی قرار گرفته‌اند. زنان مشهدی با وجود همه مشکلات روزمره، چون مادران روزگار دور و دورتر، همدلی و همراهی‌شان را با زنان مهاجر جدید ثابت کرده‌اند. گلشهر، قرقی، رسالت، ساختمان، مفتح، چهارراه برق و همه مناطق مهاجرنشین، در یک سال گذشته شاهد همدلی و همراهی و خواهری زنانی بودند که شاید فقط با نگاه صحبت می‌کردند.

حمایت و مراقبت وقتی به جریان عادی زندگی، به ویژگی یک انسان تبدیل شود، همواره و در مواجهه با یک انسان دیگر، حتی در برابر یک غریبه و یک ناشناس و یک غیرهم‌زبان بروز می‌یابد، چه برسد به وقتی که زنی خراسانی با کوله‌بار فرهنگی خراسان بزرگ، به مادران مادرشهر، به شهر زنان نوغانی، هجرت کرده باشد.

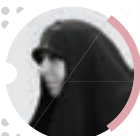
● مادرم چادری‌اش را می‌تکاند. از زنی می‌گوید شوی مرده. بچه‌هایش را به راه انداخته و راهی مشهد شده. از زنی می‌گوید که با اضطراب آینده مبهم، در آرامش مشهد پناه گرفته. از زنی می‌گوید که از تمام دارایی زندگی‌اش، یک چمدان باقی مانده، از زنانی خسته از جنگ و دربه‌دوری، اما صبور و مقاوم که توانسته‌اند تاکنون با وجود آنچه هستی یک انسان را نشانه گرفته، زنده بمانند. مادرم چادری‌اش را می‌تکاند. تری گوشه چشمش را هنوز می‌شود حس کرد. از زنی می‌گوید که روزگاری سر معلم بوده و حالا به دنبال کار در خانه‌های مردم است، از زنی که روزگاری در خانه آبایی‌اش، هر محرم و هر صفر، دیگرهای نذری‌اش و روضه‌های خانگی‌اش روبه‌راه، اما حالا در یک اتاق کوچک ته شهر، تنهای تنها بر مصیبت بانوی کر بلا گریه می‌کند. مادرم با خودش آرام تکرار می‌کند: «سخت است، سخت است».

سخت است که زندگی‌ات، خانواده‌ات، شهرت، داشته‌ها و خواسته‌هایت متأثر از عوامل بیرونی، مدام در تغییر و تهدید و تبدیل باشد. سخت است حتی برای یک مادر.

مادرم می‌گوید: «مادرم را در وطن جا گذاشته‌ام. دلم مادرم را می‌خواهد».

گاهی زن‌ها، مادرها، خودشان مادر می‌خواهند.

● این روزها که مادرها از جای جای



خانواده‌های مهاجر را فراموش نکنیم

جهادی و نیکوکاران بر سر اولویت نداشتن بحث و اختلاف نظر پیش می‌آمد. پس از مدت‌ها مشاهده عینی و تجربه زیسته در این مناطق، دریافتیم مسئله مهاجران افغانستانی در شهر من موضوعی نیست که بشود آن را نادیده گرفت و از کنار آن بی تفاوت گذشت به علت تعداد چشمگیر مهاجران و نیز تأثیری که بر شهر می‌گذارند. در نتیجه، باید به دنبال راهی برای بهبود رابطه دوسویه ما با مهاجران بود تا در کنار هم کمترین آسیب را به یکدیگر بنیمیم و کیفیت بهتری از زندگی را تجربه کنیم. صرف مهاجر بودن آن‌ها نباید مانع برخورداری ایشان از امکانات و خدمات مختلف در شهر شود. این در حالی است که در بسیاری از موارد با فراهم آوردن زمینه‌های شغلی برای سرپرستان خانواده مخصوصاً زنان سرپرست خانواده آن‌ها را از درگیری در مشکلات مضاعف در جامعه واکسینه می‌کند.

● اولین مواجهه من با مردم خوب سرزمین افغانستان برمی‌گردد به سال‌های کودکی‌ام، زمانی که همسایه مهربان ما با لهجه شیرین افغانستانی خود، از خاطرات و رنج‌های سال‌های غربت خود صحبت می‌کرد و البته همیشه شاگرد خدایند بود و بسیار قدر دان محبت اندک ما. تا اینکه از چند سال پیش به همراه گروهی جهادی در مناطق محروم و مهاجرپذیر شروع به فعالیت کردیم.

یکی از چالش‌های بزرگ ذهن من در آن ایام این بود که آیا نپرداختن به مشکلات خانواده‌های مهاجر و در اولویت قرار ندادن آن‌ها کار درستی است، آن هم با وجود مشکلات عمده‌ای که این قشر به واسطه نداشتن کار و سرمایه مناسب و حمایت نشدن از سوی نهادهای دولتی و خصوصی دارند و بعضاً در مواردی از امکانات ابتدایی زندگی هم محروم‌اند. به همین علت، مدام با گروه‌های

در حاشیه همسایگی

زنان مهاجر ساکن مشهد این روزها بیش از گذشته به همدلی نیازمندند

زن یک بار دیگر با گوشه روستی اش اشک هایش را پاک می کند. نگاهی به سینی می اندازد و بشقاب غذا را برمی دارد و فقط یک کلمه می گوید: «تشکر». دیشب صدای بچه هایش تا طبقه بالا می آمد. بچه های قدونیم قد به تازگی همراه مادر به ایران مهاجرت کرده اند و پدر با وعده آمدن هنوز به آن ها نرسیده است. این تازه اول مرثیه مهاجرت اجباری آن هاست، مرثیه ای که جنگ به بسیاری از مهاجران تحمیل می کند.

سختی های مهاجرت

یک بار دیگر زنگ خانه را می زنم. اینجا کوچه ای یک متری حوالی شهرک شهید باهنر یا همان منطقه ساختمان است. خانواده ای افغانستانی در خانه ساکن هستند که به تازگی به ایران آمده اند. اهالی محل می گویند خانوادگی سرکار می روند تا خرج زندگی را در بیاورند. منتظر می مانم. زنی با چهره ای خسته و خموده از سر کوچه می آید. در قفل خانه کلید می اندازد. همین جا در آستانه در با یکدیگر هم کلام می شویم. «پنهانی آمدیم. از مرز به سختی رد شدیم. بچه هایم همه مریض شدند و دارو و دواپی نداشتیم. من فقط گریه می کردم. اینجا قوم و خویش داشتیم ولی همین قدر هم که بخواهیم به مشهد برسیم پول نداشتیم. البته

امیدی هم به رد شدن از مرز نداشتیم اما به هر مشکلی بود عبور کردیم. یک هفته طول کشید تا به شهرک رسیدیم. اقوام را یافتیم. فکر می کردیم اوضاع خوبی دارند ولی این طور نبود. کارگری می کردند. یک ماه همان جا ماندیم. صاحب خانه ایرانی بود و به علت آوارگی ما چیزی نگفت. خانم صاحب خانه در کار پاک کردن حیوانات بود. برایم کار می آورد که کمک خرج باشد. شوهرم سرکار ساختمانی رفت. بعد از یک ماه دنبال خانه رفتیم. غم دلم تازه شد. از خانه ای بزرگ با درخت های زیبا در افغانستان حالا برای یک زیرزمین باید التماس می کردیم. چون اتباع بودیم اجازه نمی دادند. یکی از روحانی های محله که ایرانی بود به نام خودش برای ما خانه گرفت. هنوز هم کار می کنیم. بعضی ها می گویند: کارهای ما فقط برای ایرانی هاست. به شما که افغانستانی هستید کار نمی دهیم اما بعضی ها هم نان به ما می رسانند و حرمت همسایگی را نگه می دارند.»

هویت پنهان من

سال ها هویتش را بازگو نمی کرد. همه چیز به یک خاطره تلخ از دوران کودکی نا اکنون که ۳۵ سال دارد برمی گردد که باعث

نشد بگوید اهل افغانستان است. او در یکی از خیابان های منتهی به طبرسی شمالی زندگی می کند اما اکنون تلاش می کند همسایگی را بین خواهران مهاجر و ایرانی گسترده کند. سفره نداری می اندازد. در کارهای عام المنفعه شریک است. تلاش کرده اند در جمعی زنانه مشکلات محله را حل کنند. اگر چه دستشان خالی است و سیلی اقتصاد به صورت آن ها محکم تر از دیگران اصابت کرده است. سفره ساده شان بزرگ ترین محل برای جمع شدن هم زبان های فارسی است. «مادرم ایرانی بود ولی پدرم از اتباع افغانستانی بود که در نوجوانی و قبل از ازدواج به ایران مهاجرت کرده بود. من و خواهرها و برادرهایم در ایران متولد شده ایم اما هیچ وقت هویتی نداشتیم و به ما شناسنامه ندادند. تازه الان بعد از ۳۵ سال قرار است مشکلات شناسنامه حل شود. در این سال ها من هویتم را از همه دوستانم پنهان کردم چون می ترسیدم اگر بفهمند ایرانی نیستم من را ترد کنند. کلاس اول دبستان بودم که از یک بازی وسطی به علت افغانستانی بودن بیرونم کردند. می گفتند: تو شکل ما نیستی! از آن به بعد، دیگر نگفتم ایرانی نیستم. با وجود این تجربه تلخ کودکی، الان دوستان ایرانی خوبی دارم ولی واقعا تردید دارم که آیا می شود راست و درست قصه زندگی ام را به آن ها بگویم یا نه. بعد سال ها تصمیم گرفتم این تابو را بشکنم. از فرهنگ خودمان برای زنان همسایه و دوستانم گفتم از علاقه های مشترکمان. کم کم آن خاطره در ذهنم کم رنگ شده است.»



از مهاجرت تا پزشکی

خانواده اش از موج اول مهاجرت انبوه افغانستانی ها به ایران بوده اند. پدر نصیبه که یک کشاورز بود به همراه همسر و دختر کوچکش از روستای کوچکی در قندهار افغانستان به سمت ایران آمد و در نهایت، در شهر مشهد سکنی گزیدند، جایی که نصیبه در سال ۱۳۶۰ در آن متولد شد.



نصیبه حیدری تانه سالگی به همراه خانواده اش در مشهد زندگی کرد ولی برای اینکه پدرش بتواند به کار کشاورزی بپردازد، این شهر را به مقصد آب سرد دماوند ترک کردند. از همان ابتدا که به مدرسه رفت، شاگرد درس خوانی بود و به راحتی جای خود را در دل معلمان و هم کلاسی هایش باز کرد. پس از پایان دوره دبیرستان، در کنکور سراسری شرکت کرد و توانست بارتبه خوبی در رشته مورد علاقه اش قبول شود. تهران را به مقصد یزد برای دوران هفت ساله تحصیل در رشته پزشکی ترک کرد. پس از شرکت در امتحان تخصصی، در رشته زنان و زایمان در دانشگاه شهید بهشتی پذیرفته شد و اکنون سال هاست در این عرصه فعالیت می کند.

بیات متولد سال ۱۳۵۴ در دشت برچی ولایت کابل است. زینب سال های کودکی را در کوچه پس کوچه های همین دشت پشت سر گذاشته است. سپس پدرش به مشهد می آید و سال هاست ساکن اینجا هستند. از کلاس چهارم به بعد را در مشهد درس می خواند. تحصیلات تکمیلی خود را در دانشگاه فردوسی و در رشته زبان و ادبیات

از مهاجرت تا فرهیختگی

زینب بیات شاعر، نویسنده، تهیه کننده و گوینده رادیو دری در مشهد است. او و همسرش، محمد کاظم کاظمی، از چهره های فرهنگی مهاجران افغانستانی مقیم ایران هستند.

انگلیسی پشت سر می گذارد. بعد از آن، کار خود را در رادیو دری با عنوان گوینده، نویسنده و تهیه کننده آغاز می کند. از سال های نوجوانی و دوران راهنمایی به فعالیت در رادیو علاقه مندی می شود و از سال ۱۳۷۱، سال های پایانی دبیرستان، فعالیت خود را با رادیو شروع می کند.

(۳)



شهر بانو

شهر بانو

آشنایی
۷ شهریور ۱۴۰۱
شماره ۲۷۷۷

(۳)





یک قدم برای دوستی

گفت و گو با فاطمه سالاری بانوی جوانی که

به دنبال پرورش خلاقیت و کارآفرینی بین دانش‌آموزان مهاجرو ایرانی است

فاطمه سالاری متولد سال ۱۳۶۶ در ایران و مشهد است. اینکه می‌گویم متولد ایران، دلیل دارد زیرا یک مهاجر است، مهاجری که جنگ خانواده‌اش را به اجبار کوچ داده است. فاطمه دو لیسانس فقه و حقوق و علوم تربیتی دارد و دغدغه اصلی‌اش که آرزوی دوران کودکی‌اش هم هست معلمی و آموزش است. از سال ۸۶ بر این دغدغه جامه عمل پوشانده و سراغ بچه‌هایی رفته است که به دلایل مختلف از سوادآموزی جا مانده‌اند. او در کنار آموختن الفبا به دنبال پرورش خلاقیت و کارآفرینی نیز بوده است.



لیلا جان‌مندان

دوست داشتم معلم شوم

تولد فاطمه مانند تک‌تک ما در همین خاک بوده است و بیش از کشور مادری و پدری‌اش، افغانستان، ایران را دوست دارد. در همین کشور تحصیل کرده و با اینکه کارت اقامتی داشته و هیچ سالی از تحصیل در مدارس دولتی جا نمانده، خیلی پیش آمده است که نگران بخشنامه و تأییدها باشد تا ثبت‌نام شود. او در این میان، دانش‌آموزان زیادی را هم دیده است که به دلیل نقص مدارک از تحصیل بازمانده‌اند و هیچ‌وقت پای آن‌ها جایی حتی برای آموختن الفبا هم باز نشده است. همین دیدن‌ها باعث شده است کمر همت ببندد و برای تحصیل بچه‌های بازمانده از تحصیل، به‌ویژه بچه‌های اتباع افغانستانی، تلاش کند. از سال ۸۶ وارد مدارس خودگردان می‌شود و در سال ۹۳ خود یک مؤسسه فرهنگی-آموزشی در حاشیه شهر مشهد راه می‌اندازد. «از بچگی دوست داشتم معلم شوم ولی شرایط آن

برای مهاجران مهیا نبود. برای همین، تصمیم گرفتم وارد مدارس خودگردان شوم. از قبل آشنایی مختصری با این مدارس داشتم و اقوام ما در این نوع مراکز آموزشی فعال بودند. با هزار زحمت وارد یکی از این مدارس شدم. ابتدا تصورم این بود که مدارس خودگردان هم مانند مدارس دولتی هستند ولی این گونه نبود و تفاوت‌های زیادی به‌ویژه در ظاهر داشتند: امکانات کم، فضاهای کوچک و کلاس‌های بدون میز و نیمکت، بچه‌ها مجبور بودند روی زمین بنشینند و درس بخوانند. حتی کتاب نداشتند. معلمی در این مدارس نتیجه خوبی برای من داشت زیرا ترغیب شدم این مؤسسه فرهنگی-آموزشی را راه بیندازم.»

جایی برای جاماندگان از آموختن

او با دیدن علاقه بچه‌ها به آموختن، ترغیب می‌شود خود مؤسسه‌ای برای راه بیندازد، مؤسسه‌ای در حاشیه شهر برای بچه‌های بازمانده از تحصیل. «مدرسه خودگردانی در منطقه گلشهر، ساختمان و التیمور قرار داشت. متوجه شدم تعدادی از بچه‌ها از مسیر جاده سیمان به آنجا می‌آیند. آن‌ها مسیر دوری را که آن زمان هنوز خاکی بود و فقط یک اتوبوس داشت هر روز به زحمت طی می‌کردند. بررسی که کردم، متوجه شدم بچه‌های زیادی از این منطقه می‌آیند. بنابراین تصمیم گرفتم مؤسسه را در منطقه جاده سیمان راه بیندازم تا بچه‌های بیشتری که از تحصیل جامانده‌اند باسواد شوند. این شد که سال ۹۳ اینجا را راه انداختم و تا کنون حدود هزار و ۳۰۰ نفر از بچه‌ها توانسته‌اند اینجا تحصیل کنند و بعد از اینکه مدارکشان درست شد، در مدارس دولتی آزمون تعیین سطح بدهند و ادامه تحصیل دهند زیرا دانش‌آموزان زیادی در این منطقه هستند که نتوانسته‌اند به مدارس دولتی بروند. همان سال اول، ۱۲۰ نفر از بچه‌های ایرانی و اتباعی که به هر دلیل از تحصیل جامانده بودند وارد مؤسسه شدند و درس خواندند. هر سال تعدادی از بچه‌ها جذب می‌شدند ولی امسال بعد از مشکلاتی که در کشور افغانستان پیش آمد، تعداد بچه‌ها بیشتر شد. با حجم وسیعی از پناهجویان جدید روبه‌رو شدیم و تعداد بچه‌ها به حدود ۲۵۰ نفر رسید. به نظرم بچه‌ها در حوادث و مهاجرت‌ها هیچ نقشی ندارند و تقصیری متوجه آن‌ها نیست. بعد از پناهندگی، سزاوار نیست از تحصیل جا بمانند و برای این جاماندگی و بی‌سوادی، مجبور شوند در آینده به هر کاری تن دهند.»

✚ آموزش حتی برای یک نفر

از آنجایی که آموزش دغدغه او برای راه اندازی مؤسسه بوده است، برای پذیرش بچه‌های بازمانده از تحصیل از محدودیتی نمی‌گذارد و اجازه می‌دهد همه جاماندگان از تحصیل در هر سن و در هر پایه‌ای در مرکز او بیاموزند. «ما در این مؤسسه همه بچه‌های جامانده از تحصیل را در هر مقطع تحصیلی‌ای که باشند پذیرش می‌کنیم تا زمانی که مدارک آن‌ها درست شود و وارد مدرسه شوند. از ابتدایی تا هر مقطعی از تحصیل که باشد، به آن‌ها آموزش می‌دهیم حتی اگر برای یک مقطع یک نفر باشد. در نهایت، یک کارنامه که به عنوان مدرک هیچ‌جا پذیرفتنی نیست به بچه‌ها می‌دهیم. این کارنامه ارزش قانونی ندارد. فقط آموزشی که می‌بینند کمک می‌کند اگر شرایطی پیش آمد و به مدرسه دولتی رفتند، تعیین سطح بدهند و در کلاسی مناسب بنشینند. بچه‌هایی که برای تحصیل سراغ ما می‌آیند فقط اتباع افغانستانی نیستند. شاگردان پاکستانی و ایرانی هم داریم. دودانش‌آموز ایرانی داشتیم که شش سال نتوانسته بودند در مدارس دولتی ثبت‌نام کنند. بعد از شش سال مشکل آن‌ها حل شد و توانستند در مدارس دولتی ادامه تحصیل دهند. اگر این مرکز آموزشی نبود، مجبور بودند تا نوجوانی بی‌سواد باشند و از هم‌سن‌وسال‌های خود جا بمانند ولی با آموزش‌هایی که دیدند، توانسته بودند خود را به هم‌سن‌وسال‌هایشان برسانند.

✚ همراهی‌های دوستانه و عام‌المنفعه

او می‌گوید: «همکاری همه نیروها دوستانه است و دروس همه پایه‌های تحصیلی با همراهی هفده نفر از همکاران که بیشتر از اتباع افغانستانی هستند انجام می‌شود. آموزش بچه‌ها برای ما آن قدر مهم است که در هر پایه‌ای باشند آن‌ها را پذیرش می‌کنیم و حتی برای یک نفر کلاس تشکیل می‌دهیم. سعی کرده‌ایم شرایطی فراهم آوریم تا آن‌ها کمتر احساس دور بودن یا جاماندن از تحصیل داشته باشند.»



شهربانو

آشنایی
۷ شهریور ۱۴۰۱
اصفر ۱۴۴۴
شماره ۲۷۷۷

✚ تربیت و پرورش در کنار آموزش

اما کنار آموزش در این مؤسسه همان طوری که از نام آن پیدا است، آموزش‌های فرهنگی نیز ارائه می‌شود تا به توانایی‌هایی دست یابند و خلاقیت آن‌ها ظهور کند به گونه‌ای که گرگ‌کشای مشکلات آینده آن‌ها باشد. «در کنار آموزش کتاب‌ها و درس‌های مدرسه، مهارت‌های مختلفی به بچه‌ها آموزش داده می‌شود: مهارت‌های زندگی، بازی، ارتباط

مؤثر، مقاله‌نویسی، پژوهش محوری و دیگر مهارت‌هایی که مورد نیاز آن‌هاست. یکی از کارهای دیگری که انجام می‌دهیم کتاب‌خوانی است. بچه‌ها از کتابخانه مدرسه کتاب امانت می‌گیرند و آن را می‌خوانند. بعد دور هم جمع می‌شوند و درباره آن کتاب توضیح می‌دهند و بحث و تبادل نظر می‌کنند. حتی بعضی وقت‌ها کتاب‌ها را نقد می‌کنند. تا پیش از اوج گیری کرونا کلاس زبان انگلیسی و کامپیوتر

از کلاس‌های اصلی مؤسسه بود که در کنار مباحث درسی، بچه‌ها آن‌ها را فرامی‌گرفتند. این آموزش‌ها در حدی بود که تا مقطع متوسطه بچه‌ها با فتوشاپ و تدوین کاملاً آشنا می‌شدند و تسلط کامل روی این کارها داشتند. هدف این بود که با این آموزش‌ها بچه‌ها بعد از تحصیل یا حین تحصیل که به درآمد نیاز دارند سراغ کاری بروند که پیشرفتی در آن داشته باشند و رشدی برای آن‌ها داشته باشد، نه اینکه

سراغ کاری بروند که هیچ آینده‌ای ندارد. یک باریکی از بچه‌ها را دیدم که در اتوبوس نشسته بود و کارت زدن مسافران را کنترل می‌کرد و روزانه مبلغی از راننده می‌گرفت. برایم دردآور بود که در سنی که بچه می‌تواند مهارت یاد بگیرد، پای دستگاه بنشیند و نگاهش به دست مردم باشد که کارت بزنند. او تلاش می‌کند استعدادها و توانایی‌های بچه‌ها شکوفا شود و بچه‌ها با هویت خود بیشتر آشنا شوند.»

✚ جوانه زدن در بازار

در کنار کلاس‌های مهارت زندگی و زبان آموزی، بیش از بیست نوع صنایع دستی به بچه‌ها آموزش داده می‌شود، صنایع دستی‌ای که برای آن‌ها بازار فروش خوبی هم وجود دارد. «نقاشی روی شیشه، سفالگری، عروسک‌سازی، سیاه‌قلم، گل‌دوزی، کار روی سفال، خیاطی و خیلی از مهارت‌ها را به بچه‌ها آموزش می‌دهیم. از تولیدات دستی بچه‌ها دو سال بازارچه‌ای با عنوان بازارچه جوانه در مؤسسه راه انداختیم که استقبال خیلی خوبی از آن شد. در صفحه اینستاگرام جوانه بازار هم کارهای بچه‌ها را برای فروش گذاشتیم که فروش خوبی داشت. حتی مشتریانی از اتریش، بلژیک، انگلیس و کانادا داشتیم که خریدها را برای آن‌ها ارسال کردیم. نکته مهم دیگری که در مباحث آموزشی بچه‌ها لحاظ شده است رنگ‌های آموزش قرآن، صحیفه سجاده و نهج البلاغه است. هدف این است که در کنار دیگر آموزش‌ها با مباحث دینی آشنا شوند و منابع مذهبی را بشناسند. کلاس «ش. ب. ب.» را هم که کلاس شناخت بهترین‌ها و بدترین‌ها برای بچه‌های مقطع ابتدایی است در دوره‌های آموزشی داریم. بچه‌ها در این کلاس‌ها با نقاشی و قصه‌گویی، آداب زندگی و سیره اهل بیت (ع) را آموزش می‌بینند.»

✚ ماجرای تولد شیرین گل و جان آقا

این بانوی خلاق بعد از درخشش محصولات دستی بچه‌های مؤسسه تصمیم به ایجاد طرحی نو در تولید محصولات می‌گیرد، طرحی که خاص خودشان و برگرفته از فرهنگ مردم افغانستان باشد. «بعد از اینکه توانستیم بازار فروش خوبی از کارهای بچه‌ها داشته باشیم، تصمیم گرفتیم محصولی تولید کنیم که خاص خودمان باشد و تکرار و تقلید نکرده باشیم، کاری نو که هویت و فرهنگ مردم افغانستان را نشان دهد. برای همین، دست به کار شدیم و با ایده و خلاقیتی که از خودمان بود، اولین عروسک‌های سنتی افغانستان را در مؤسسه تولید کردیم که در نمایشگاه جهان شهر رونمایی شد. این کار را نوروز همین امسال یعنی سال ۱۴۰۱ شروع کردیم و تاکنون استقبال خوبی از آن شده است. این کار محصولی از مشارکت دانش‌آموزان، معلم‌ها و مادران است و اکنون که هنوز آن را گسترش نداده‌ایم و به بازار فروش آن چندان وارد نشده‌ایم، مستقیم و غیرمستقیم هفده نفر با ما همکاری می‌کنند. کار که پخته‌تر شود، کارگاه غنی‌تری راه خواهیم انداخت. اسم این عروسک‌ها شیرین گل و جان آقا است و لباس‌های آن‌ها از پوشش قومیت‌های مختلف افغانستان است. مشارکت مادران یکی از طرح‌های ماست که با عنوان طرح کمک به اقتصاد خانواده آن‌ها را راه انداخته‌ایم. در این طرح، دوره‌های آموزشی برای مادران می‌گذاریم. مثلاً کارگاه‌های یک‌روزه خیاطی داشتیم که در یک جلسه دوخت یک مدل لباس را یاد می‌گرفتند و همان‌جا برای خودشان می‌بردند و می‌دوختند و می‌رفتند یا دوره طراحی دوخت مزونی را داشتیم. یکی از استادان مطرح به مؤسسه آمد و به خانم‌ها آموزش داد. الان برخی از آن‌ها شخصی‌دوزی و کارهای مزونی می‌کنند.»

✚ خسته اما امیدوار

کار فرهنگی در هر منطقه از شهر بی‌شک سخت است اما نتیجه‌ای که حاصل می‌کند شیرین و جان‌پذیر خواهد بود، شیرینی‌ای که با همه سختی‌ها سجادی را پای کار مؤسسه فرهنگی خود آن هم در منطقه‌ای کم‌برخوردار نگه داشته است. «قطعاً خیلی خسته می‌شوم ولی مسیر آموزش ایستا نیست بلکه پویاست. انگیزه و ذوق بچه‌ها نمی‌گذارد مؤسسه را تعطیل کنم. اگر اینجا نباشد، شاید جای دیگری هم برای یادگیری آن‌ها نباشد. شاید همین برای من انگیزه‌ای شده است که به این مسیر هرچند سخت ادامه دهم.»





شهربانو

۲۳ شهریور
۱۴۰۱
شماره ۱
۳۷۴۷

(۶)



دکتر سمانه پورمحمد
تخصص: کار اجتماعی و روان

چرا ایران مقصدی برای مهاجرت زنان افغانستان است؟

دل بریدن از سرزمین مادری

که در کشور موجود است از طرف دیگر، امکان خدمات رسانی به همه افراد موجود نیست. اما در مجموع فضای اجتماعی ایران بر خلاف فضای افغانستان برای زنان مهاجر افغان بهترین فرصت و زمینه برای ارتقای فردی و اجتماعی شان بوده است تا علی رغم محدودیت ها، امکان رشد داشته باشند. جامعه ایرانی هم اعم از بخش های دولتی و نهادهای غیردولتی همه تلاش خود را در حد توان و مقدرات انجام داده اند تا امکاناتی را که موجود است در اختیار مهاجران قرار دهند. شاید بارزترین نمونه این ادعا تفاوت معنادر نرخ سواد زنان مهاجر افغان در بدو ورود به ایران در اواخر دهه ۵۰ با سال های اخیر است که از ۲ درصد به بیش از ۶۰ درصد رسیده است، تحولی که حتی در طول ۲۰ سال حاکمیت دولت ملی در افغانستان وجود تمام ادعاهایی که برای حقوق زنان افغانستان در کنار هزینه های سنگین و غیرقابل باوری که برای برنامه های مربوط به توانمندسازی زنان مطرح شد، قابل مقایسه نیست.

نتایج یک تحقیق دیگر نشان می دهد نسل دوم افغانستانی ها ایران را نیز کشور مناسبی از لحاظ امکانات نمی دانند و ترجیح می دهند به کشورهای مرفه تر مهاجرت کنند. هراس عمده زنان افغانستانی مهاجر در ایران برای بازگشت به افغانستان درگیر شدن با جامعه سنتی است که حیطه عملکرد زنان را در عرصه عمومی و خصوصی مداوم به نقد می کشد. در حالی که ایران گرفتار تورم اقتصادی است، هم اکنون میزان بیش از ۳ میلیون پناهجوی افغانستانی است. بسیاری از افرادی که برای رفتن به ایران تلاش می کنند، می دانند امکان کار و دریافت دستمزد کافی در ایران مقدور نیست، اما تلاش کرده اند در ایران زندگی بهتری داشته باشند.

مردان را به مهاجرت همراه خانواده شان مجبور می کند. دختران افغانستان به رغم فشار سنت های خانوادگی، با حضور در دانشگاه ها و مراکز آموزشی، امکان آشنایی با مردانی خارج از دایره خویشاوندی را پیدا کرده اند. گرچه تابوی ازدواج با مرد ایرانی به شدت در بین خانواده های افغانستانی رایج است، به نظر می رسد نسل دوم افغانستانی های متولد ایران به چنین سخت گیری هایی روی خوش نشان نمی دهند. نبود امنیت و آزادی در رفت و آمد و نبود امکانات تحصیلی کافی در افغانستان نیز از دیگر عوامل مؤثر درون فرهنگی است که زنان افغانستانی را به ماندن در ایران یا حتی خروج به مقصد یک کشور پیشرفته تر ترغیب می کند.

افراد زیادی فاقد مدارک اقامت هستند

دکتر فاطمه اشرفی، کارشناس حوزه مهاجرت و پناهندگی و فعال بین المللی درباره حقوق زنان مهاجر معتقد است درمورد زنان مهاجر ساکن در ایران نیز باید به این نکته اشاره کرد که ما در ایران هم با مهاجران افغانستانی هم عراقی روبه رو هستیم که بیشترین تعداد پناهندگان، پناهجویان و مهاجر خارجی در ایران را تشکیل می دهند. البته در این میان، مهاجران از افغانستان از اکثریت غالب برخوردارند. به لحاظ ترکیب جنسیتی هم نزدیک ۵۰ درصد مهاجران را زنان تشکیل می دهند. طول مدت اقامت این افراد در ایران در کنار موقعیت و شرایط مدارک اقامتی شان ارتباط مستقیمی با خدمات و امکاناتی دارد که در ایران در اختیارشان قرار گرفته است. طبیعی است که با توجه به حجم جمعیت میلیونی مهاجران افغانستانی در ایران که بیش از دوسوم آن ها فاقد مدارک اقامت هستند از یک طرف و محدودیت های زیربنایی

یکی از مباحثی که این روزها درباره مهاجرت زنان مطرح می شود چرایی و چگونگی مهاجرت زنان از افغانستان است. چرا زنان این کشور به ایران مهاجرت می کنند و چرا گروه بسیاری از آن ها حاضر نیستند به وطن خود بازگردند؟ چگونه تعداد چشمگیری از زنان افغانستانی توانسته اند در ایران به تحصیلات تکمیلی بپردازند و چندین چرای دیگر!

کشور خانه و کاشانه اصلی ایشان شده است. جاذبه های ایران برای دختران و زنانی که در ایران متولد شده اند بیش از زنانی است که بخش عمده ای از عمر خود را در افغانستان گذرانده اند. تغییر ساختار معیشتی و محیط جغرافیایی افغانستانی های مهاجر به ایران که عموماً از قوم هزاره هستند موجب شده است نظام پدرسالار سنتی کارایی خود را از دست بدهد و از جامعه ایرانی متأثر شود.

شرایط ناهموار اقتصادی پاسخ زنان افغانستانی به مهاجرت

در پژوهشی که دانشگاه تهران با عنوان «مهاجرت اجباری بین المللی از منظر زنان افغانستانی مقیم ایران» انجام داده است، دلایل مهاجرت زنان افغانستان جنگ و درگیری های داخلی، فروپاشی زیرساخت های اقتصادی، مسائل خانوادگی و خدمات اجتماعی نامناسب اعلام شده است. شرایط بد اقتصادی نیز پاسخ مشترک همه مصاحبه شوندگان زن در پاسخ به چرایی مهاجرت بوده که آن ها را به ترک وطن مجبور کرده است. این زنان در عین حال در اتخاذ تصمیم نهایی برای مهاجرت نقش چندانی نداشته اند و سیستم مردسالار جامعه افغانستان برای آن ها چنین تصمیمی گرفته است. آنان نیز مجبور به پذیرش بوده اند زیرا در جامعه افغانستان پس از درگیری، جنگ و ناآرامی، حفظ زنان و کودکان از انگیزه هایی است که

در سال اخیر موضوع مهاجرت زنان افغانستان به ایران داغ شد.

ریشه های مهاجرت زنان افغانستانی تا اندازه ای متفاوت از علل و انگیزه های مردان مهاجر افغانستانی است. زرنج، مرکز استان نیمروز در جنوب غربی افغانستان، پاتوق قدیمی قاچاق بران انسان است. هزاران انسان سرگردان هرروز به دنبال نان و سرپناه از این شهر عبور می کنند تا به بهشت موعودشان، ایران، برسند. همراه این مسافران، شنزارهای پهنای بادهای وحشی، کوره های بی آب و علف و بی حوصلگی قاچاق بران انسان است. روزانه هزاران زن، مرد و کودک خسته و بی رمق و بی روح همچون سنگ ها در ماشین های قاچاق بران انسان در کنار هم و گاهی روی دوش هم سوار می شوند تا از مسیر دشواری میان مرز افغانستان و ایران عبور کنند.

موضوع مهاجرت افغانستانی ها با مشکلات داخلی این کشور بار دیگر در ایران و بسیاری از کشورهای منطقه و جهان داغ شده است. زنان به عنوان گروه مهمی از جامعه انسانی افغانستان که بیشترین آسیب سیاست ها متوجه آن هاست، از جمله گروه های در شرف مهاجرت گسترده از افغانستان هستند. آنان در دوره های پیشین مهاجرت از افغانستان، سهم زیادی داشته اند. تعداد چشمگیری از این زنان در حال حاضر در ایران زندگی می کنند و این

زهرا شوشتری
کارشناس حقوق

پاسخ به پرسش‌های حقوقی

در این شماره به برخی پرسش‌های متداول بانوان مهاجر پاسخ داده می‌شود. در صورت نیاز، می‌توانید سؤال‌های خود را به روزنامه شهر را پیامک کنید.

من سرپرست خانوار هستم و از افغانستان به ایران آمده‌ام. برای تهیه مدارک هویتی خود و فرزندم چه کار کنم؟

باید به صورت حضوری از طریق اداره کل امور اتباع و مهاجرین خارجی اقدام شود. این اداره مسئول ثبت نام پناهنده‌ها و پناهندگان و همچنین تعیین وضعیت پناهندگان در ایران است.

تازه به ایران آمده‌ایم. چطور می‌توانم بدون داشتن برگه هویتی دخترم را در مدرسه ثبت نام کنم؟

ابتدا باید به دریافت برگه حمایت تحصیلی اقدام کنید. در اطلاعیه اداره کل اتباع و مهاجرین خارجی وزارت کشور مبنی بر چگونگی ثبت نام اتباع و مهاجرین خارجی بدون مدرک این گونه بیان شده است: (الف) طبق بخشنامه آموزشی ابلاغ شده از سوی وزارت آموزش و پرورش، دانش آموزان دارای برگه حمایت تحصیلی سال گذشته (۱۴۰۰-۱۴۰۱) می‌توانند با همان برگه قبلی در واحد آموزشی ثبت نام کنند. سپس از ابتدای آبان ماه برای تجدید برگه اقدام کنند. (ب) دانش آموزان دارای برگه حمایت تحصیلی سال گذشته (۱۴۰۰-۱۴۰۱) که مقطع تحصیلی آن‌ها تغییر کرده است، باید برگه حمایت تحصیلی سال جاری (۱۴۰۱-۱۴۰۲) را دریافت کنند.

(ج) دانش آموزان متقاضی اول ابتدایی سنین شش تا هشت سال که در «طرح بازشماری» شرکت کرده‌اند مشروط به ثبت نام در این طرح، برای تجدید برگه اقدام کنند. (د) اتباع افغانستانی ثبت نام شده در «طرح سرشماری» که دارای فرزند در سن تحصیلی هستند، به دفاتر کفالت مراجعه نکنند و منتظر ابلاغیه صادره از سوی اداره کل امور اتباع و مهاجرین خارجی وزارت کشور بمانند.



شهربانو

۲۳ شهریور
۷ شهریور ۱۴۰۱
۱۴۴۴
شماره ۳۷۷۷

(۷)



دو هم‌زبان و خاطرخواهی امام رضا (ع)

مریم دهقان
فعال حقوقی

دست گذاشت روی شانهم. در حال و هوای خودم بودم. سخنران بعد نماز ظهر و عصر، از کرامات امام رضا (ع) می‌گفت. من وسط محبت‌های بی‌حد و حصر آقا جانم به خودم بودم و داشتم با همراه نکات سخنران، حمایت و الطاف پدرا نه امام را در زندگی ام می‌شمردم و شکر و همراه با کمی اشک. دستش گرم بود و خواهرانه. از وسط صفحه‌ای که با حرف‌های سخنران برای خودم باز کرده بودم پریدم. هنوز صورتش را ندیده گفتم: «جانم؟! توی چشم‌ها و نگاهش انگار صفحه‌ای شبیه چند دقیقه پیش من باز شده بود. لبخند به روی لب‌هایش آمد و دندان‌های سفیدش نمایان شد. بعد از سلام گفت: «خانم، خوش به حالتان اینجا هستید!» از شنیدن این جمله، غم مرا گرفت، غم شرمندگی از اینکه آن‌طور که باید و شاید نیستم و زائران با نگاه مهر بانانه‌شان مرا مورد لطف قرار می‌دهند. سکوت کردم تا ادامه حرفش را بزنند. گفت: «می‌شود برایم دعا کنید؟» گفتم: «بله، حتما. من همیشه دعا گوی زائران بوده‌ام و هستم. انگار راضی نشد به این جمله‌ام یا باورش نشد. صدایش زمختی بعد گریه شدید را داشت و نگاهش نور. لبخندش عمیق تر شد و این بار خط چروک چشم‌هایش هم نمایان. با همان حالت، خیره شد به چشم‌هایم و ادامه داد: «از راه دوری آمده‌ام و حاجت مهمی دارم. دست به دامن دعا می‌دهم خادمانی که به دلم نشستند اند شده‌ام. دیدم شما هم توی خودت هستی. رفتارت مثل بقیه خادم‌ها نبود و زیر آفتاب داغ ایستاده‌ای. حالت به دلم نشست و به خودم جرئت دادم نزدیکت شوم. حرف‌هایش آب روی آتش بود. صدایش گرم و گیرا مثل لالایی و دل‌نشین مثل نان داغ دم صبح. اشک‌هایم را به زور کنترل کردم تا نیارد. لبخند به روی لب‌هایم آمده بود. صدایش را کمی لوس کردم و گفتم: «خواهش می‌کنم. شما لطف دارید. شما هم از همان لحظه اول به دلم نشستید.» این بار هردو پا هم خنده ریزی کردیم. گفت: «حالا می‌شود برایم ویژه دعا کنی؟ اسمم زینب است. می‌شود مرا به اسم دعا کنی؟» گفتم: «بله، حتما. چرا که نه؟» یادام آمد توی حرف‌هایش گفته بود از راه دور آمده است. کمی هم لهجه داشت اما متوجه نشدم اهل کجاست. پرسیدم: «مگر از کجا آمده‌ای که دوری راه به چشم‌ت آمده؟» گفت: «افغانستان.» با تعجب گفتم: «ولی اصلاً لهجه آنجا را نداری.» با سر حرفم را تأیید کرد و گفت: «من دانشجوی هستم. از کشور خودم اینجا را برای ادامه تحصیل انتخاب کرده‌ام.» هنوز کلی سؤال توی ذهنم داشت رژه می‌رفت که ادامه داد: «بیشتر برای امام رضا (ع).»



آوارگان لهستانی در ایران

با آغاز جنگ جهانی دوم، تعدادی از کشورها به طور مستقیم درگیر جنگ شدند. ایران نیز از سال ۱۳۲۰ از مرزهای باجگیران، درگز و سرخس با نیروهای ارتش سرخ روبه‌رو شد. در خبرها از آوارگی زنان و کودکان در لهستان و حضور در کمپ‌ها در تاریخ خراسان یاد شده است. دکتر فضل‌نژاد در خاطراتش می‌نویسد: «آوارگان لهستانی که به ایران آمدند، رانده شده بودند. کاملاً بی‌پناه بودند. دولتی نبود که روایت یا ویزایی به آن‌ها بدهد. آن‌ها بیشتر دنبال سرپناه بودند. در این میان تی‌فوس هم همه‌گیر شد.»



زندگی عاشقانه من

برشی از زندگی همسر شهید سید حکیم از فرماندهان تیپ فاطمیون

زهرا حسینی همسر سردار شهید مدافع حرم سید محمد حسن حسینی با نام جهادی سید حکیم است، یکی از افرادی که نامش در سال‌های دفاع از حرم حضرت زینب (س) جاودانه شد. آن دو زندگی عاشقانه‌ای را در کنار سادگی با هم داشتند و خانم حسینی از آن روزها با عنوان شانزده سال خاطره‌انگیز یاد می‌کند. «همیشه لبخند داشت. حتی اگر از اتفاقی ناراحت می‌شد، با زبان نرم ناراحتی خود را در میان می‌گذاشت. بین رزمندگان وقت شوخی بود اما در زمان نبردها جدی. دوستان سید تعریف می‌کنند او در زمان عملیات بسیار محکم جدی بوده است.» «سید من» از دهان همسر شهید نمی‌افتد.

این بانوی صبور و فداکار خبر شهادت همسرش را از طریق فضای مجازی می‌بیند و قطعاً تحملش راحت نبوده است. «بعد از نماز صبح، گویی را برداشتم و برنامه‌ها را چک کردم. در برخی از گروه‌های اینترنتی، تصاویر و صوت‌های سید را دیدم که در آن اعلام کرده بودند به شهادت رسیده بود. در واقع، از طریق اینترنت خبر شهادت سید را متوجه شدم. حقیقتاً سخت گذشت. واکنش در آن لحظه به شدت سخت بود و این مسئله برای یک همسر بسیار سخت‌تر می‌شود وقتی از طریق فضای مجازی و گروه‌ها خبردار شود همسرش به شهادت رسیده است. چون حضرت زینب (س) در واقعه عاشورا صبر پیشه کرد، ما نیز در برابر این غم صبر پیشه کردیم. در واقع، منشأ صبری که اکنون دارم لطف خود حضرت زینب (س) است.»





رحمانه نیک
کارشناس ادبیات

از رقیه بیگم تا آرزوی سمرقندی

زنان و مجالس شعر و ادب در هرات عهد تیموری

هرات این روزها بیش از آنکه نام شهری باشد، در حافظه ما دیاری افسانه‌ای است که در کنار نام شهرهای دیگر مانند سمرقند در تاریخ و ادبیات خراسان قدیم ماندگار شده است. با وجود این، هرات این جلوه افسانه‌ای را بیش از اینکه مدیون ادبیات باشد، مدیون عهدی در دوره تیموری است، دوره‌ای که به گفته تاریخ‌نویسان، به کمک حاکمان، دوره طلایی هنرمندان و هنردوستان بود. با وجود این، اگر لایه‌لای سطرهای تاریخ را بیشتر جست‌وجو کنید، متوجه می‌شوید آن‌ها که این فرصت طلایی را برای هرات و سمرقند فراهم آوردند، بیش از آنکه حاکمان باشند، زنان فرهیخته آن عصر بوده‌اند. به همین علت، در تاریخ هرات در عهد تیموری نام زنان بسیار تکرار شده است، زنانی که نامشان به عنوان همسر یا مادر فرمانروا یا شاهزاده‌ای ذکر شده است. مسلمانان هنردوست و هنرپروری چون سرای ملک خانم، تومان آغا، گوهرشاد خاتون، رقیه بیگم و فیروز بیگم در به وجود آوردن این حس هنردوستی و هم‌چنین حمایت از اهل هنر مؤثر بوده‌اند. حمایت و هنردوستی این زنان تنها به گردهمایی‌های صنعتگران مرد و ساخت بناهای باشکوه منتهی نشده است. در گزارش‌هایی که از آن دوران در تاریخ آمده است، هرات جز محل رفت‌وآمد هنرمندان و صنعتگران مرد، محل تجمع زنان هنرمند و شاعر و دانشمند هم بوده است. بنا بر آنچه در تذکره‌ها آمده است، زنان شاعر در مجلس این بانوان در بار حضور داشته و شعر می‌خوانده و هر کدام به هنری مشهور بوده‌اند. از زنان شاعر در این دوره می‌توان از دولت سمرقندی نام برد. همسر سلطان حسین میرزا بایقرا، رقیه بیگم، هم از زنان شاعر و ادیبی بوده است که با شعرای درباری از قبیل مولانا بنایی و خواجه آصفی مشاعره می‌کرده است. «مولانا بنایی و خواجه آصفی می‌گفتند که ما هر بار که به مجلس مهدعلیا (رقیه بیگم) می‌رویم از آنجا شرمند بیرون می‌آییم.» از دیگر زنان فعال در عرصه هنر شاعری می‌توان از بی بی بیدلی (بی بی آرزوی سمرقندی) نام برد که در مجالس النفاثات از او نام برده شده است.



۲۳ شهریور ۱۴۰۱

۱۴۴۴
شماره ۳۲۷۷

(۸)



حمیده وحیدی
روزنامه نگار

زنان مهاجر در کلمات

عالیه عطایی در سال ۱۳۶۰ متولد شد. کودکی را در مرز ایران و افغانستان و منطقه مرزی در میان، از توابع خراسان جنوبی، گذرانده و مدرک دیپلم خود را در شهرستان بیرجند گرفته است. در هجده سالگی برای تحصیل به تهران رفت و مدرک فوق لیسانس خود را در حوزه ادبیات نمایشی از دانشگاه هنر تهران دریافت کرد. عمده فعالیت عالیه عطایی در زمینه نویسندگی به ادبیات مهاجرت اختصاص دارد. او در کنار تألیف کتاب، با نشریاتی چون داستان همشهری، مجله تجربه، مجله سان و مجله ناداستان همکاری داشته و آثاری را نیز در نشریات انگلیسی زبان و فارسی زبان منتشر کرده است. جایزه ادبی مهرگان ادب برای رمان کافور پوش، جایزه ادبی مشهد برای کتاب چشم سگ و جایزه ادبی ما برای کتاب کورسرخ تنها بخش کوچکی از افتخارات اوست. «کافور پوش»، داستان گمشده، حس فقدان جست‌وجو برای یافتن مانی خواهر دوقلویی داشته که گمش کرده است. نمی‌داند او کجاست و چه سرنوشتی یافته و اصلاً چرا گم شده است. جست‌وجوی مانی برای یافتن خواهرش او را به منشأ بسیاری از زخم‌ها، تشویش‌ها و سرخوردگی‌های زندگی حاصل از حجم رازهای پشت پرده مانده زندگی خود و خانواده‌اش می‌رساند. همین مسئله در کنار زبان و لحن همراه با عنصر خیال عالیه عطایی، پیش‌برنده روایت در «کافور پوش» است. نویسنده از کلیشه‌ها گریزان نیست و به جای فرار و حذف کلیشه‌ها، از آن‌ها در جهت واقعی شدن داستان بهره می‌جوید. مانند بستر اصلی داستان که نقصانی ژنتیکی است: وجود نامادری که مهرش به دل مانی نمی‌نشیند و با همه تلاشش، جانشین مادر است، مهاجرت به تهران که دلچسب مهاجر نیست، تحصیلات و کتاب و شعری که برخلاف انتظار موفقیت به دنبال ندارد. همه این‌ها گرچه کلیشه محسوب می‌شوند، نویسنده برای جهت معنا بخشی به داستان و ساخت لایه رویی از آن‌ها بهره می‌جوید. «کافور پوش» برخلاف بسیاری از آثار نشر ققنوس که قصه محور هستند، در زمره آثار ذهنی به شمار می‌رود. مخاطب آن خاص است و کشمکش‌های آن درون فردی است، نه کشمکش‌های بیرونی فرد با جامعه یا افراد دیگر.



«کافور پوش»

• نویسنده: عالیه عطایی

زهره گریزیا

کارشناس ادبیات



شهرزاد

پناه آورده است انگار تنهایی به تنهاتر

عاطفه جعفری از شاعران جوانی است که شهریور سال ۱۳۶۹ در مشهد متولد شده است. پدرش افغانستانی و مادرش ایرانی است و شعرش در حال و هوای شعر شاعران مهاجر افغانستانی در انجمن شعر در دری به بالندگی رسیده است.



ضمیمه روزنامه شهرآرا

صاحب امتیاز

و مدیر مسئول:

شهرداری مشهد

مدیرعامل:

سید میثم موسوی مهر

سر دبیر:

سید سجاد طلوع هاشمی

دبیر ضمیمه:

ارژنگ حاتمی

مسئول ضمیمه:

حمیده وحیدی

صفحه آرایی و گرافیک:

ملک جمعی

عاطفه جعفری از نوجوانی به شعر و ادبیات علاقه داشته است اما به طور جدی حدود یک دهه است که در جلسات ادبی شهر مشهد حضور پررنگی دارد.

جعفری با تحصیلات حوزوی علاقه زیادی به مضامین آیینی در شعر و تعهد انقلابی دارد. همسرش، مسعود یوسف‌پور، نیز از شاعران آیینی مشهد است که بر علایق ادبی و گرایش‌های انقلابی این بانوی شاعر اثرگذار بوده است. عاطفه جعفری در قالب‌های کلاسیک به ویژه غزل زبان بسیار روان و ساده‌ای دارد و آثار خوبی در این حوزه سروده است چنان که توانسته در جشنواره‌های آیینی و انقلابی بسیاری، از برگزیدگان باشد.

برگزیده جشنواره‌های شعر عقیق کبود، ۹ دی، بلکه زنده‌اند، جشنواره وحدت... عناوین بخشی از موفقیت‌های این بانوی شاعر است. با اینکه تاکنون کتاب شعر مستقلی چاپ نکرده است، آثارش در چندین مجموعه گزیده شعر چاپ شده و بارها در نشریات و روزنامه‌ها به چاپ رسیده است.

رسیدم باز سمت بادلی از قبل شیداتر
پناه آورده است انگار تنهایی به تنهاتر

دوباره بوی باران می‌دهد صحن گهرشادت
چه رازی دارد اینجا می‌شود چشمان دنیا تر
به هر سو می‌روم گنبد نمایان است و حیرانم
کدامین آسمان دارد از این خورشید پیداتر
هنوز از دست‌هایت خاک دهسرخ آب می‌نوشد
ز دریای کرامات شده دامن صحرا تر
قدم تا می‌گذاری چشمه جاری می‌شود هرجا
مقامت بوده از فرزند ابراهیم بالاتر
اگرچه شرم مانع شد سخن از تشنگی گوید
ولی از شربت کرده ابوهاشم گلو را تر

● ● ●

خلیل خواست که در راه حق جوان بدهد
بنا نبود کسی جز تو امتحان بدهد
نبی شبیه عبایی تو را به دوش گرفت
که تار و پود کسرا به ما نشان بدهد
کسی که قدر تو را چون حبیب فهمیده
رواست پای غمت لحظه لحظه جان بدهد
ندیده بود به چشمش زمین ز خلق کسی
که خون کودک خود را به آسمان بدهد
نماز از تو به جا مانده و سزاوار است
اگر به نام تو هر مأذنه اذان بدهد
کجاست غیر حسینیہ مکتب درسی
که پای روضه تو عشق یادمان بدهد